

پژوهشی در زمینه جمعیت‌شناسی تاریخی ایران

بررسی تحلیلی قحطی‌های اصفهان (از اول توسعه اسلام تا پایان سلطنت صفویه)

دکتر احمد کتابی*

درآمد

سرزمین ایران، از روزگاران کهن، بکرات در معرض قحطی‌هایی کم و بیش سهمگین قرار گرفته و شهر اصفهان نیز، به‌مناسبت شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی ویژه‌اش، از این قحطی‌ها بی‌نصیب نمانده است.

برخی از صاحب‌نظران، ساده‌اندیشانه، کوشیده‌اند وقوع قحطی‌های مزبور را صرفاً و منحصرأ به قهر طبیعت منتسب کنند؛ ولی اگر بخواهیم جانب منطق و اعتدال را رعایت کنیم باید بی‌مهری و ناسازگاری طبیعت را فقط به‌عنوان یکی از عوامل موجب قحطی - و نه، تنها عامل آن - محسوب نماییم.

بررسی تحلیلی قحطی‌های متعدد و متناوبی که طی چهارده قرن گذشته در اصفهان روی داده، بروشنی گویای این واقعیت است که در کنار عوامل طبیعی، عوامل تاریخی و اجتماعی هم، نقش وسهم شایان توجهی در ایجاد و یا تشدید این قحطی‌ها ایفا کرده‌اند که ازجمله اهم آنها می‌توان از جنگها و تهاجمهای مکرر، حاکمیت ملوک‌الطوایفی و وقوع منازعات و کشمکش‌های دایمی بین امرا، بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی، عدم کفایت و سوء سیاست و مظالم حاکم و مقامات دیوانی و نیز رواج فساد مالی در بین آنها، عدم اعتماد و همبستگی بین توده‌های مردم و استبداد حکمرانان و همچنین بعضی نارسایی‌های زیربنایی از قبیل فراهم نبودن شبکه ارتباطی مناسب، ابتدایی بودن وسایل و امکانات

حمل و نقل، نازل بودن سطح بهداشت و مراقبت‌های پزشکی و نظایر آن یاد کرد. به‌عنوان قضاوتی کلی و عمومی می‌توان گفت که در ایجاد قحطی‌های مورد بررسی و تعیین شدت و ضعف آنها، آمیزه‌ای از عوامل طبیعی و علل و دلایل تاریخی و اجتماعی - که در هر مورد ترکیب خاصی داشته‌اند - مؤثر بوده است.

در مقاله حاضر، بیش از بیست قحطی مهم که از اوایل قرن اول تا اواخر قرن چهاردهم هجری در اصفهان بروز کرده، حتی‌المقدور با توجه و تأکید بر علل و عوامل موجبه هر یک، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

در انجام این بررسی، بیشتر بر پژوهش‌های کتابخانه‌ای و اسنادی تکیه گردیده ولی در مواردی هم، به‌شیوه‌های دیگر و ازجمله تحقیق محلی و مصاحبه با مطلعان و معمران توسل شده است.

گفتار اول - شناخت علل و عوامل قحطی

۱. علل و دلایل طبیعی

۱-۱. کمبود بارندگی

خشکسالی، بی‌گمان، مبدأ و منشأ اصلی اکثر قحطی‌ها در اصفهان بوده است. توجه و تحلیل این امر دشوار نیست:

فلات مرکزی ایران، که استان اصفهان در محدوده آن قرار دارد، ازجمله مناطق بسیار خشک ایران و جهان محسوب می‌شود که میانگین بارندگی سالانه آن به حدود ۱۰۰ میلیمتر می‌رسد و حال آنکه میانگین مزبور در کل کشور تقریباً ۳۰۰ میلیمتر و در کل کره زمین ۹۷۵ میلیمتر است^(۱).

شهر اصفهان نیز، با وجود واقع شدن در بخش نیمه خشک فلات مرکزی، بهره‌چندانی از نزولات جوی ندارد تا آنجا که میانگین سالانه بارندگی آن (معدل ۴۵ ساله: ۱۳۳۰ تا ۱۳۷۴ خورشیدی)، حدود ۱۱۸ میلیمتر^(۲) است که در مقام مقایسه با میانگین‌های مربوط به تهران (۲۳۱)، مشهد (۲۵۶)، شیراز (۳۰۷)، کرمانشاه (۴۵۶)، رشت

(۱۳۵۶)، و انزلی (۱۸۰۵)^(۳) در سطح بسیار نازلی قرار دارد. شایان ذکر است که در بین مراکز استانها و شهرهای بزرگ ایران، اصفهان، بعد از زاهدان و یزد، کم‌باران‌ترین شهر کشور است.

این مقدار باران ناچیز - که بخش اعظم آن بر اثر آب و هوای خشک اصفهان تبخیر می‌شود^(۴) و یا به صورت سیلاب به‌هدر می‌رود - می‌باید نیازمندیهای آبی و نیز مصارف غیرزراعی منطقه را تأمین کند. در این میان، آنچه مشکل کمبود کلی نزولات جوی را در این ناحیه حادث می‌کند، نامتعادل بودن توزیع بارندگی در طول سال بویژه تغییرپذیری شدید^(۵) آن در سالهای مختلف است. در مورد مسأله اخیر، دانش هواشناسی به رابطه و قانونی تقریباً قطعی دست یافته است که با موضوع مورد بررسی این مقاله - قحطی و خشکسالی - ارتباط مستقیم دارد. به موجب این قانون، هر قدر میزان باران سالانه یک منطقه کمتر باشد، به همان نسبت، نوسانات آن در سالهای مختلف بیشتر می‌شود. مثلاً در نقاطی که میانگین سالانه بارندگی بین ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ میلیمتر باشد (نظیر گیلان، قسمتی از مازندران و بخشهای از اروپای غربی) انحراف از متوسط بارندگی چندین سال، ممکن است حداکثر به ۲۰ درصد برسد؛ ولی در مناطق خشک - از قبیل قسمتهایی از فلات مرکزی ایران یا صحرای آفریقا و عربستان و بخشهایی از استرالیا که متوسط بارندگی سالانه آنها حداکثر حدود ۱۰۰ میلیمتر است - انحراف از میزان متوسط ممکن است در بعضی سالها به ۱۰۰ درصد و یا حتی بیشتر بالغ گردد؛ به این ترتیب که مثلاً در یک سال مطلقاً بارندگی نشود و در مقابل، در سالی دیگر، تا چندین برابر میانگین سالانه، باران و برف ببارد.^(۶)

با توجه به توضیح یاد شده، وقوع خشکسالی‌های متناوب در نقاطی نظیر اصفهان، از نظر علمی دور از انتظار نیست؛ بویژه که در گذشته، شیوه ذخیره کردن آب در پشت سدهای مخزنی و استفاده منظم از آنها در مواقع نیاز، جز در مواردی نادر، مورد توجه و یا امکان‌پذیر نبوده است.

با وجود اذعان به تأثیر تعیین‌کننده خشکسالی در ایجاد قحطی، نباید این عامل را

به‌عنوان تنها موجب وقوع قحطی به‌شمار آورد و از سایر عوامل مؤثر در آن، که اتفاقاً بعضی از آنها جنبه طبیعی هم دارند، غفلت ورزید. در اینجا، به چند عامل مهم طبیعی دیگر اشاره می‌شود:

۳-۱. همه‌گیر (اپیدمی)‌های انسانی (وبا، طاعون و...)

شیوع بیماری‌های همه‌گیر حیوانی نظیر گاو‌مرگی (که غالباً به‌شکل طاعون گاوی بروز می‌کرد)، مرغ‌مرگی و... از دو جهت در وقوع قحطی و یا تشدید آن مؤثر بود:

- در گذشته، قسمت اعظم کارهای زراعی - از جمله شخم‌زدن، کشیدن آب از چاه برای آبیاری*، خرمن‌کوبی و... - متکی به نگهداری دام‌کار، و مخصوصاً گاو، بود. از این رو، با تلف شدن این نوع دام، کشت و زرع یکسره معطل می‌ماند.
- با مرگ دامها و ماکیان، یکی از منابع مهم تغذیه و درآمد روستاییان از دست می‌رفت.

۴-۱. هجوم ملخ

در بعضی سالها، تهاجم ملخ، نه تنها کشت غلات که تمام محصولات صیفی و میوه و حتی کلیه مراتع و پوشش گیاهی منطقه را به نابودی می‌کشید و در نتیجه، نه فقط حیات انسانها که زندگی دامها را هم به‌مخاطره می‌افکند.

۵-۱. سین^(۷)زدگی

کشاورزان منطقه اصفهان، از دیرباز، خاطرات بسیار تلخی از ضایعات این آفت خطرناک گندم به یاد دارند. در برخی سالها، هجوم حشره سین، بخش اعظم محصول گندم‌زارها را نابود می‌کرد و اگر احیاناً محصولی هم باقی می‌ماند، کیفیتی بسیار نازل داشت.

در مورد علل طبیعی قحطی، به حد کفایت سخن رفت، اکنون موقع آن است که

* - در گذشته‌ای نه چندان دور، در گوشه و کنار شهر اصفهان و باغها و روستاهای اطراف آن، چاههای بزرگ آبی وجود داشت

که به مناسبت استفاده از نیروی گاو برای بالا کشیدن آب، در اصطلاح محلی «چا گاو» نامیده می‌شد.

شّمه‌ای نیز، به دلایل و عوامل غیرطبیعی قحطی پرداخته شود.

۲. علل تاریخی و اجتماعی قحطی

در طول تاریخ، عوامل تاریخی و اجتماعی، در مواردی مبدأ و منشأ قحطی‌ها بوده‌اند و در مواردی هم، عامل تشدید کننده و احیاناً تخفیف دهنده آنها. در اینجا، به اهمّ این عوامل، با ذکر شواهدی اشاره می‌شود ولی تفصیل بیشتر به زمان بررسی موردی قحطی‌های اصفهان موکول می‌گردد.

۱-۲. جنگ و محاصره

به شهادت تاریخ، جنگها یکی از مهم‌ترین و شایع‌ترین عوامل ایجاد کمیابی و قحطی و یا تشدید آنها بوده‌اند.* گویاترین شاهد مثالی که در این مورد می‌توان ارایه کرد، قحطی بسیار شدید اصفهان در واپسین روزهای سلطنت شاه سلطان حسین است. چنانکه بعداً بتفصیل بیان خواهد شد، قحطی مزبور، پیش و بیش از هر چیز، معلول هجوم افغانه به اصفهان و بویژه نتیجه مستقیم محاصره طولانی و کامل این شهر توسط سپاهیان محمود افغان بود که موجب قطع کامل ورود خواروبار به شهر شده بود. بدیهی است که بعضی عوامل جانبی از قبیل اجتنکار، ناتوانی و سوء سیاست مقامات دیوانی و فساد و خیانت بعضی از درباریان و اطرافیان شاه سلطان حسین نیز، در شدت بخشیدن به این قحطی بی‌تأثیر نبودند ولی در هر حال، قدر مسلم این است که قحطی مزبور به خشکسالی و کمبود محصول ارتباطی نداشت زیرا بنا به روایت مورّخان، در همان زمان که ساکنان اصفهان، دسته دسته از فرط گرسنگی جان می‌سپردند و بعضی هم برای سد جوع به آدمخواری توسل می‌جستند، در قصبه ارمنی‌نشین جلغا که فقط چند کیلومتر با اصفهان فاصله داشت، ولی خارج از خط محاصره بود، ارزاق و خواربار

* از قضا، شهر اصفهان، به دلیل موقعیت جغرافیایی خود و قرار گرفتن در چهارراه حوادث تاریخی، از دیرباز، بکرات در معرض انواع تهاجم‌ها و جنگها - و از جمله منازعات مذهبی - قرار داشته است. این جنگها زمانی بین خجندیان شافعی مذهب و صاعدیان حنفی مذهب، گاهی بین آل مظفر و آل اینجو، و روزگاری بین آق قویونلوها و بقایای تیموریان جریان داشته و در دوران صفویه و پس از آن نیز، به صور مختلف ادامه یافته است.

بوفور و به قیمت ارزان یافت می‌شد. (۹)

۲-۲. بی‌ثباتی سیاسی

سیطره ملوک‌الطوایفی بر جامعه ایران و حاکمیت امرای متعدد در نواحی مختلف کشور که غالباً در رقابت و کشمکش با یکدیگر به سر می‌بردند و نیز انتقال متوالی قدرت و دست به دست گشتن پی‌درپی شهرها و مناطق و بالاخره اختلافات و چنددستگی‌های محلی، با رونق زراعت و حمل و نقل آزادِ ارزاق مانع‌الجمع بودند و زمینه مساعدی را برای بروز کمیابی و قحطی فراهم می‌آوردند.

نویسنده کتاب *رستم‌التواریخ*، به‌هنگام توصیف حکومت محمدحسن خان قاجار بر اصفهان، آثار و عواقب شوم این مخاصمات دایمی و نقل و انتقال پی‌درپی قدرت را بدین‌گونه برمی‌شمارد:

«... چون در اصفاهان و بلوکات و نواحیش، بسبب آمد و شد ملوک و طوایف، هلاک حرث و نسل (= نابودی زراعت و جمعیت) شدید روی داده و ابواب قحط و غلای عظیم بر روی آن شهر بهشت‌آسا و اهلس گشاده و مزارعش از نظم و نسق زراعت دور و با بذرافشانی و تخم‌کاری مانند غربال و آب و اراضیش مانند عشاق از دیدن روی زارع، معشوق‌آسا محروم و مهجور... و آرام و امنیت در آن چون وعده ماه جبینان نقش بر آب بود و محجوبان (= زنان باحجاب) بیحساب از نیافتن قوت، بی‌قوت بر خاک راهها افتاده با کمال افتضاح و مردمان قوی بازوی چُست و چالاک از نخوردن غذا سست و ناتوان و بی‌جان شده، میل می‌نمودند به عالم ارواح...» (۱۰)

نویسنده *نقاوة‌الاثار* نیز، ضمن تشریح جنگهای فتودالها و منازعات امرا در عهد صفویه از یکی دیگر از عوامل قحطی - اسکان قهری و تراکم غیرعادی جمعیت در یک منطقه - یاد می‌کند و می‌نویسد:

«... در ولایت نطنز که هیچ‌گاه پنج نفر ترک به خود ندیده بود، بیش از سه هزار تن از ترکان اقامت گزیدند و کار را به جایی رساندند که در عرض یک سال همه به نان چاشت محتاج شدند، عده‌ای جلای وطن کردند، بعضی بر اثر گرسنگی و برهنگی در بیابانها

جان سپردند ماکولات مانند رحم و انصاف معدوم گردید و اگر اتفاقاً کسی با متاعی از جایی آمدی یا کسی به طلب آن بیرون رفتی، سر و مال در معرض تلف بودی... یک من جو... به دویست دینار به دست همه کس نمی آمد.»^(۱۱)

۲-۳. عدم امنیت در راهها

در گذشته، ارزاق مورد نیاز شهرها، بایستی بر پشت چهارپایان و به وسیله کاروانهای حیوانات بارکش، از روستاها و نواحی غله خیز به شهرها حمل می شد. در بسیاری از موارد، این کاروانها ناچار بودند فواصل طولانی را طی کنند و از سرزمینهایی که تحت حاکمیت و یا نفوذ امرای غالباً مخالف یکدیگر قرار داشتند، عبور کنند. علاوه بر این، راهها و خطوط ارتباطی اکثراً از امنیت کافی برخوردار نبودند و زیر سیطره اشراک و قطاع الطریق قرار داشتند. این اوضاع و احوال، حمل و نقل خواربار را دشوار، پرهزینه و در مواردی بکلی غیرممکن می ساخت.

در بسیاری از قحطی های مورد بررسی، و از جمله در قحطی ۱۳۳۳ قمری اصفهان، استقرار اشراک باجگیر در گردنه ها و راههای منتهی به شهر، از عوامل عمده تشدید قحطی بوده است.

۲-۴. عدم کفایت، سوء سیاست و فساد اعمال حکومت

تردید نیست که اگر مقامات دیوانی و کارگزاران دولتی از آمادگی و کارایی کافی و نیز احساس مسئولیت لازم برای مقابله با کمیابی و قحطی برخوردار بودند، بسیاری از عواقب آنها قابل اجتناب بود. در این خصوص سنت جان O. St. John، سیاحی که در سال ۱۸۷۲ م (۱۲۸۹ ه ق) از کرمان دیدن کرده، ضمن یادداشت های خود، مورد جالب و آموزنده ای را متذکر شده است:

بنا به نوشته او، مرتضی قلی خان وکیل الملک، والی کرمان، با سرافرازی برای او حکایت کرده است که چگونه توانست با اتخاذ تدابیر قاطع و بموقع، مردم این منطقه را از مهلکه قحطی هولناک سال ۱۲۸۸ برهاند: حاکم به محض بروز نشانه های قحطی، دستور صورت برداری از ذخایر غله را در این ولایت صادر کرد؛ صدور غیرمجاز آن را بشدت

ممنوع ساخت؛ برای غلّه قیمت ثابتی تعیین نمود و فروش آن را در همه بازارها تحت ضابطه درآورد و بالاخره برای مساعدت به مستمندان و قشرهای کم‌درآمد، مرکز امدادی ایجاد کرد. بنا به ادعای نامبرده، بر اثر این اقدامات مؤثر، در ایالت کرمان، حتی یک نفر هم از گرسنگی تلف نشد^(۱۲). حکام بعدی کرمان هم، کم و بیش، در مقابله با قحطی موفق بودند: در قحطی سال ۱۸۷۹م (۱۲۹۷ هـ ق) فیروز میرزا، با تعیین بهای گندم به قیمت خرواری دو تومان، در تثبیت نرخ غلات سخت کوشش کرد و فرمانفرما که به سال ۱۸۹۲م (۱۳۱۰ هـ ق) به سمت والی کرمان منصوب شد، همواره مراقب بود که غلّه کافی به قیمت ثابت در بازار موجود باشد.

متأسفانه، موارد یاد شده از جمله استثنائات بوده‌اند و در دیگر موارد، عمّال حکومت یا توانایی و کفایت لازم را برای مقابله با قحطی نداشتند و یا آن چنان به ثروت‌اندوزی و فساد مالی آلوده شده بودند که به جای کوشش در رفع قحطی، گاهی عملاً و عمدتاً به تشدید آن کمک می‌کردند. شوالیه شاردن، جهانگرد معروف فرانسوی، در سفرنامه خود، نمونه شگفت‌آور و حیرت‌انگیزی را از حرص و آز بی‌پایان برخی مقامات دیوانی ذکر کرده است. به نوشته او:

«در زمان شاه سلیمان صفوی، مهندسی فرانسوی پیشنهاد کرد آب کوه‌رنگ به زاینده رود متصل شود. شیخ‌علیخان زنگنه، حاکم کرمانشاه - که بعدها به منصب صدراعظمی هم نایل شد - چون صاحب املاک فراوان در همدان، کرمانشاه و کردستان بود، با این طرح مخالفت کرد زیرا نگران آن بود که بر اثر اجرای طرح مزبور، مقدار تولید محصولات کشاورزی در اصفهان افزایش یابد و در نتیجه، بازار فروش غلات و فراورده‌های زراعی دهات متعدد او، در اصفهان از رونق بیفتد. وی بقدری صاحب نفوذ بود که توانست با توسل به ترفندهایی، به شاه بقبولاند که آب کوه‌رنگ مضر و زیان‌بخش است و اتصال آن به زاینده رود، آب این رودخانه را فاسد و آلوده خواهد ساخت! سایر امرا و درباریان هم نظر او را تأیید کردند و به این ترتیب، انجام طرح مذکور که می‌توانست در ترقی کشاورزی و ارتقای سطح کشت در منطقه اصفهان تأثیر

بسزایی داشته باشد، عقیم ماند (۱۴).

۵-۲. احتکار

احتکار نیز نه تنها به عنوان عامل تشدیدکننده قحطی‌ها بلکه در بعضی موارد به صورت مبدأ و منشأ آنها ظاهر شده است.

پروفسور شوکا اوکازاکی، محقق ژاپنی - در پژوهش عالمانه خود در مورد قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران - با توسل به مثالهای متعدد، تحلیل آموزنده‌ای از تأثیر احتکار در روند قحطی یاد شده ارائه کرده است که در اینجا به نقل یکی از شواهد مورد استناد وی می‌پردازیم:

«بعد از دو سال خشکسالی، در زمستان ۱۸۷۱م (۱۲۸۸ هـ ق) باران و برف فراوانی آمد که حاصل خوبی را برای سال بعد نوید می‌داد. این بود که حدود مرداد، یک ماه پیش از فصل درو، غله بسیار در بازار عرضه شد. سنت جان که در آن ماه از شهر قم می‌گذشت قطارهای شتر بی‌شمار شتر را دید که گندم و جو محصول سال پیش را از منطقه‌ای حاصلخیز در نزدیک همدان به تهران می‌برد. این غله متعلق به یکی از منسوبان نزدیک شاه بود. او همچنین می‌گوید که صاحبان غله در همه جا موجودی خود را عرضه کرده بودند. [در نتیجه،] قیمت غله بشدت پایین آمد. از همه این شواهد برمی‌آید که در دوره قحطی هم، در مناطق غله‌خیز کشور ذخیره غله کافی وجود داشت و بالارفتن غیرعادی قیمت گندم و کمبودهای ناشی از آن که به مرگ و میر مردم از گرسنگی و به آدمخواری کشید فقط نتیجه قحطی نبود و این قحط و غلا به‌طور مصنوعی و با احتکار و اسباب‌چینی به وجود آمد.» (۱۵)

محقق نامبرده، سپس اضافه می‌کند «اگر دولت و مقامات محلی تدابیر درست اتخاذ می‌کردند آسیب خشکسالی را می‌شد به حداقل رساند» (۱۶)

پس از این مقدمات، اکنون به شرح قحطی‌های مهمی که طی چهارده قرن، در اصفهان روی داده و در منابع و مآخذ معتبر ایرانی و خارجی از آنها ذکر کرده است، می‌پردازیم.

گفتار دوم - شرح تحلیلی قحطی‌های مهم اصفهان

۱. قحطی‌های اصفهان از قرن اول تا قرن دهم هجری قمری

۱-۱. قحطی سال ۶۵۸ ه.ق.

بنا به نوشته مؤلف تاریخ ابن اثیر، خوارج پس از آنکه از کار «ری» فارغ شدند، به اصفهان هجوم آوردند و به محاصره شهر پرداختند. بر اثر این محاصره که چندین ماه ادامه یافت، آذوقه در شهر به اتمام رسید و قحط و غلا بر اصفهان حاکم گردید. (۱۷)

۱-۲. قحطی سال ۲۰۰ ه.ق.

این قحطی ظاهراً تا سال ۲۰۸ ادامه یافت ولی شدت آن در سال ۲۰۱ ظاهر شد که طی آن، تعداد کثیری از مردم اصفهان (و نیز ری) بر اثر گرسنگی جان باختند.

۱-۳. قحطی سال ۲۶۰ ه.ق.

قحطی مزبور جنبه عام داشت و علاوه بر اصفهان، دامنگیر بسیاری از شهرهای دیگر نیز گردید.

۱-۴. قحطی سال ۳۳۹ ه.ق.

این قحطی از عواقب جنگ بین رکن‌الدوله دیلمی (متوفی ۳۶۶) و منصور بن قراتکین بود. (۱۸)

۱-۵. قحطی سال ۴۲۳ ه.ق.

در تاریخ الفی^(۱۹) در شرح وقایع سال ۴۲۳ ه.ق. آمده است:

در این سال «در اکثر ربع مسکون باران نیامد و قحط عظیم پیدا شد و متعاقب قحط، وبای عام پیدا شد؛ چنانکه (= تا آنجا که) در اکثر اقالیم سرایت کرد. چنانکه (= به طوری که) در اکثر تواریخ معتبر مسطور است، در کمتر از یک ماه، در اصفهان چهل هزار کس مردند...» (۲۰)

۱-۶. قحطی سال ۴۴۲ ه.ق.

قحطی مذکور، بر اثر محاصره یک ساله شهر اصفهان توسط طغرل سلجوقی (متوفای ۴۵۵ ه.ق) پدید آمد.

۷-۱. قحطی سال ۴۹۵ ه.ق.

این قحطی، نتیجه محاصره شهر اصفهان به وسیله برکیارق سلجوقی (متوفای ۴۹۸ ه.ق) بود.

۸-۱. قحطی سال ۵۴۳ ه.ق.

این قحطی عظیم، علاوه بر اصفهان، بسیاری از شهرهای دیگر را نیز دربر گرفت.

۹-۱. قحطی سال ۵۷۰ ه.ق.

از جزئیات این قحطی، اطلاعی به دست نیامد. (۲۱)

۱۰-۱. قحطی حادث در قرن ششم هجری (سال ؟)

در یکی از قصاید جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، شاعر مشهور قرن ششم، از قحطی هولناکی سخن رفته که در زمان حیات نامبرده، در اصفهان روی داده است. (۲۲) گرچه زمان دقیق این قحطی مشخص نیست ولی قدر مسلم این است که قحطی مزبور قبل از سال ۵۸۸ ه.ق (زمان وفات شاعر) اتفاق افتاده است.

در بخشی از این قصیده (۲۳)، شاعر از خشکسالی بسیار شدید و گرانی و نایابی «نان» که حکم آب حیات را پیدا کرده بود و نیز از قساوت قلب مردم بر اثر گرسنگی حکایت می‌کند:

.....
شد تابه‌های ماهی هر صحن جویبار
هم باد، آتشین دم و هم آب، خاکسار
.....

.....
از آتش تموز و ز بی‌آبی جهان
هم خلق، سنگدل شده هم ابر سخت چشم
.....

گندم خلیفه‌وار گران قدر و تنگبار
هم قرص منکسف شده هم گرده کم عیار*
همچون سکندر از او گشته جان سپار

نان چون مخدرات نهفته زخلق روی
نان شد به نرخ، شیرین لیکن به طعم تلخ
نان ناپدید گشته چو آب حیات و خلق

*. قرص نان، هم سیاه رنگ شده بود و هم کم‌وزن.

شاعر، سپس، از کثرت مرگ و میر ناشی از گرسنگی و انبوه مردگانی که بدون غسل و کفن در معابر رها شده بودند، سخن می‌گوید:

بر شاهراه شهر و زوایای کرچه‌ها ده‌ده نهاده مرده‌ده روز بر قطار
در جایی دیگر از قصیده، وی از اینکه گروهی از مردم، از فرط گرسنگی، از عالم وجود و جهان هستی سیر شده و گروهی دیگر بر اثر ضعف به خون یکدیگر تشنه گردیده‌اند شکوه می‌کند:

قومی زتاب گرسنگی از وجود سیر قومی زضعف تشنه به خون گشته تیغ‌وار
آنگاه از بالا گرفتن قحطی و ناگزیر شدن مردم - و حتی اغنیا - به مرده‌خواری یاد می‌نماید:

وآن کس که او سه شهر به نانباره داشتی از حرص پاره‌نان چون زیر گشته زار*
وآن کس که از تنعم حلوا نخورد و مرغ مردار خوار گشت و چو مردار گشت خوار
و نیز از مادرانی سخن می‌گوید که گربه‌وار جگرگوشگان خود را می‌خوردند و انسانهایی که بر سر تصاحب یک گیاه و یا قطعه‌ای استخوان با حیوانات در کشمکش بودند:

فرزند همچو سگ شده مادر گزای و شوخ مادر چو گربه گشته جگرخای و بچه‌خوار
این خون و گوشت خورده از آن کش چو خون‌گذشت وآن گوشه جگرز جگرگوشه گربه‌وار**
آن از پی گیاهی با خسر به گسفتگوی وین بهر استخوانی با سگ به کارزار

۱۱-۱. قحطی سال ۷۵۰ ه.ق.

قحطی مزبور، در نتیجه محاصره اصفهان توسط اشرف چوپانی پدید آمد.

اشرف چوپانی حاکمی جابر، ستمگر و ثروت‌اندوز بود. به سال ۷۵۸، جانی‌بیک وی

*. کسی که مردم سه شهر را وظیفه نان می‌داد از حرص یک قطعه نان چون آواز پرده زیر زار و نادان بود.

** این، خون و گوشت کسی را که برای او به منزله خون و گوشت بود خورده بود و آن یکی همانند گربه گوشه جگرگوشه

را دستگیر و تمام اندوخته‌هایش را تصاحب کرد و سپس او را به قتل رسانید. این بیت معروف در وصف حال وی سروده شده است:

دیدى که چه کرد اشرف خر
او مظلّم بود و جانی بک زر

۲. قحطی‌های اصفهان در دوران صفویه

۲-۱. قحطی سال ۹۳۴ ه.ق.

در این سال - که مقارن سلطنت شاه طهماسب اول است - قحط و غلای شدیدی در تمام شهرهای ایران - و از جمله در اصفهان - حاکم بود. (۲۴)

۲-۲. کمیابی و گرانی نان در سال ۱۰۷۸ ه.ق.

به سال ۱۰۷۸ ه.ق (مقارن ۱۶۶۷م) - یعنی دومین سال سلطنت شاه سلیمان صفوی - به واسطهٔ هجوم ملخ، نیمی از محصول غلهٔ اصفهان نابود شد و بهای نان بشدت افزایش یافت.

در این میان، مقامات دیوانی و محتسب اصفهان، نه تنها در امر تأمین مایحتاج مردم و رساندن آن‌وقه به شهر قصور می‌ورزیدند، بلکه با گرفتن رشوه از محتکران، به کمیابی گندم و گرانی آن دامن می‌زدند تا آنجا که بهای گندم، در مقایسه با زمان شاه عباس دوم، هفتاد و پنج درصد افزایش یافته بود.

بنا به نوشتهٔ شاردن - جهانگرد سابق‌الذکر - با بالا گرفتن کمبود نان، علیقلی خان که مشیر و مشاور شاه سلیمان بود، ناچار شد برای خواباندن غایله، اهالی روستای «اصفهانک»^(۲۵) را به چوب ببندد و معادل صد هزار اکو^(۲۶) جریمه نماید. همچنین، به فرمان شاه، ارامنهٔ جلفا را مجبور کردند تا چهل هزار من آرد به خبازان تحویل دهند. کلانتر ارامنه به شاه شکایت برد که این مقدار آرد در اختیار آنها نیست. زنان ارمنی نیز برای دادخواهی به دربار رفتند و بست نشستند و چون جلفا تیول مادر شاه بود، شاه، به وساطت مادر، ارمنیان را از این تکلیف شاق معاف کرد، ولی کار به همین جا خاتمه نیافت و بر اثر تفتین و سعایت علیقلی خان، ارامنه ناچار شدند چهار هزار تومان - که با

توجه به ارزش پول در آن زمان مبلغ بسیار گزافی بوده است - رشوه بپردازند. (۲۷)

۲-۳. قحطی‌های دوران سلطنت شاه سلطان حسین

در ژوئن ۱۷۰۷م (۱۱۱۹ هـ.ق)، هنگامی که شاه‌سلطان حسین به همراهی شصت هزار تن! از افراد خانواده سلطنتی، درباریان و خَدَم و حَشَم خود برای زیارت مرقد حضرت رضا (ع) در مشهد به سر می‌برد، اهالی اصفهان به قحط و غلای شدیدی گرفتار آمدند. به روایت کروسینسکی^(۲۸)، مالکان بزرگ از بی‌سر و سامانی کشور سوء استفاده کرده، از ورود ارزاق به شهر جلوگیری می‌نمودند تا بدین وسیله، بهای غلاتی را که احتکار کرده بودند، بالا ببرند.

سفر شاه به مشهد قریب به یک‌سال طول کشید، هزینه این مسافرت به قدری گزاف بود که به‌گفته نویسنده مذکور، نه فقط موجب تهی شدن خزانه گردید، بلکه سبب ویرانی شهرهایی شد که موکب شاهانه از آن عبور می‌کرد. به روایت هم او «ملازمان شاه در این سفر به اندازه‌ای کثیر بودند که خیمه و خرگاه آنان به هنگام توقف [در قم] دو فرسنگ از حومه شهر را فرا گرفته بود»^(۲۹)

سرانجام، عده کثیری از مردم اصفهان که بر اثر فشار گرسنگی، عنان اختیار را از کف داده بودند، سر به طغیان برداشته، در میدان نقش جهان اصفهان گرد آمدند و در مقام اعتراض، شروع به سنگ‌پرانی به طرف عمارت عالی‌قاپو کردند و خواستار آزادی عباس‌میرزا، برادر شاه، و جانشینی او به جای شاه سلطان حسین شدند. اما شاه که هنوز در مشهد بسر می‌برد، با اعزام یکی از شاهزادگان و سرداران شجاع گرجی به نام کیخسرو بسرعت این شورش را فرو نشاند.

ده سال بعد (۱۷۱۷م، ۱۱۳۰ هـ.ق)، گرسنگی و قحطی، دیگر بار، سایه شوم خود را بر مردم اصفهان افکند. سربازی آلمانی موسوم به ورمز Worms که در آن زمان جزء همراهان کتار - فرستاده سیاسی هلند - در اصفهان اقامت داشت، ضمن خاطرات خود تحت عنوان سفرهایی به ایران و هند شرقی... چنین نگاشته است:

«... فقر در اصفهان عمومیت داشت. نان طوری کمیاب بود که مردم فقیر به خوردن

شتران و اسبان و قاطرانِ مردار خو گرفته بودند. یک بار در محوطهٔ شرکت هلند اسب‌ها جان داد که لاشهٔ آن را به کوچه افکندند. اما ساعتی نگذشت که گوشت‌های آن را برده فقط استخوان‌هایش به جا ماند» (۳۰)

قحطی عظیم سالهای ۱۱۳۴-۱۱۳۵ هـ ق

«اوجاق مطبخ‌ها کور شد و چراغ دودمان‌ها بی‌نور، اصفهان یکباره ویران گردید و قحطی آدم علاوهٔ قحطی نان» میرزا مهدی‌خان منشی*

قحطی سالهای ۱۱۳۴-۱۱۳۵ هـ ق (۱۷۲۱-۱۷۲۲م) - که بر اثر محاصرهٔ کامل شهر توسط سپاهیان محمود افغان پدید آمد - احتمالاً عظیم‌ترین و هولناک‌ترین رویدادی است که شهر اصفهان شاهد آن بوده است. این واقعه، نه تنها بخش بزرگی از جمعیت اصفهان را به دیار عدم فرستاد، بلکه عامل نهایی سقوط سلسلهٔ صفویه و به‌منزلهٔ تیر خلاصی بود که بر پیکر فرمانروایی ۲۴۱ سالهٔ این سلسله فرود آمد.

شرح ماجراهای دلخراش و عواقب دهشت‌انگیز قحطی مزبور بتفصیل در اکثر متون تاریخی و نیز در آثار بعضی از نویسندگان و جهانگردان و وقایع‌نگاران خارجی مضبوط است که در اینجا به نقل گزیده‌هایی از آنها اکتفا می‌کنیم ولی به‌عنوان مقدمه به ذکر مختصر حوادثی می‌پردازیم که سرانجام به شکست قطعی شاه سلطان حسین و محاصرهٔ اصفهان منجر شد.

محمود افغان، پس از ناکام ماندن نخستین تهاجمش به ایران (۱۱۳۱ هـ ق، ۱۷۱۸م)، دومین لشکرکشی خود را در اواخر سال ۱۱۳۳ هـ ق (۱۷۲۱م) از قندهار آغاز کرد. بنا به نوشتهٔ محمد حسن، مؤلف زبدة‌التواریخ، محمود در اول محرم ۱۱۳۴ هـ ق به کرمان رسید و با آسانی بر شهر استیلا یافت؛ اما از تسخیر ارک شهر عاجز ماند و ناگزیر به محاصرهٔ آن پرداخت. از بختِ مساعدِ محمود، در این موقع، رستم محمد سعدلو - فرماندهٔ

*. به نقل از نصف جهان فی تعریف اصفهان، تألیف محمد مهدی بن محمدرضا الاصفهانی، به تصحیح و تحشیهٔ دکتر منوچهر

مدافعان ارک - درگذشت و جانشین وی حاضر شد، در صورت انصراف محمود از ادامه محاصره، مبلغی کزاف به او بپردازد. این پیشنهاد بموقع با استقبال محمود مواجه شد و به وی امکان داد آبرومندانه به سپاهیان خود فرمان عقب‌نشینی دهد. پس از آن، محمود بی‌درنگ رو به جانب یزد نهاد و در اواسط فوریه ۱۷۲۲م (۱۱۳۵ هـ.ق) به حوالی این شهر رسید. اهالی یزد، دروازه‌های شهر را بستند و تن به محاصره دادند. محمود که فاقد توپخانه سنگین بود، قادر به تسخیر استحکامات شهر نگردید و در نتیجه، برای احتراز از تلفات بیشتر، یزد را به حال خود گذاشت و راهی اصفهان شد.

محمود در مارس ۱۷۲۲م (۱۳۵ هـ.ق) به «ورزنه» - روستایی واقع در ۶۴ مایلی جنوب شرقی اصفهان - وارد شد. به‌گفته ژوزف اپی سالیمیان - منشی و مترجم کنسول فرانسه در اصفهان - در اینجا بود که پیکی از طرف شاه به محمود پیشنهاد کرد که در صورت قبول سازش و بازگشت، ۶۰۰ بدره^(۳۱) نقره به وی داده خواهد شد. محمود از پذیرش این پیشنهاد - که آن را نشانه ضعف شاه سلطان حسین تلقی می‌کرد - خودداری نمود و به پیشروی خود به سوی اصفهان ادامه داد. پس از آن، از حوالی روستای «محمد آباد» - در فاصله ۱۸ مایلی شرق اصفهان - گذشته و به روستای «سجزی» رسید.

سرانجام، پس از برخوردها و جنگهای متعددی که بین افغانها و سپاهیان شاه سلطان حسین درگرفت، قوای محمود، با وجود قلت نسبی تعداد، پیروزمندانه خود را به حوالی اصفهان رساندند و پس از تصرف «فرح‌آباد» و قریه ارمنی نشین «جلفا» - واقع در کرانه جنوبی زاینده‌رود - در صدد رخنه به شهر برآمدند.

«در آن موقع، زاینده‌رود آنچنان ملامال از [آبهای ناشی از] بارانهای بهاری و ذوب برفهای زاگرس بود که در هیچ نقطه، گذار قابل عبور نداشت. خود رودخانه، تا هر کجا که به این حال جریان داشت، محکم‌ترین خط دفاعی به‌شمار می‌آمد. [از این رو، برای افغانها]، تصرف پلها ضرورتاً از اهم مسایل تلقی می‌گردید»^(۳۲)

از قراین متعدد چنین برمی‌آید که چند روزی پس از عبور از محمدآباد، محمود

توانست با تصرف یک یا دو پل از پلهای زاینده‌رود که در خاور شهر واقع بود («پل چوم» یا «پل دشتی»)، جای پای در ساحل شمالی زاینده‌رود به دست آورد و بخشی از قوای خود را به آن سوی رودخانه منتقل کند. افغانها تلاشهایی نیز برای تصرف «پل شهرستان» - در فاصلهٔ چهار کیلومتری خاور اصفهان - به عمل آوردند که به موفقیت نینجامید ولی توانستند «پل مارنان» واقع در جنوب باختری اصفهان را به تصرف خود درآورده، از این طریق هم، برای خود جای پا و راه نفوذی در ساحل شمالی زاینده‌رود دست و پا کنند.

به تعبیر پطرس گیلانفتز، سپاهیان محمود، علیرغم همهٔ تلاشها نتوانستند حتی به اندازهٔ «یک کف دست از شهر را به تصرف خود درآورند»

محمود که دریافت نمی‌تواند شهر را به این سادگی تسخیر نماید - و درضمن، از احتمال رسیدن قوای امدادی از شهرهای دیگر و نواحی اطراف به کمک شاه سلطان حسین هم بیمناک بود - کوشید تا از طریق میانجی، به مصالحه‌ای با شاه دست یابد مشروط بر اینکه ایالت خراسان و کرمان بدو واگذار گردد و چندین هزار تومان غرامت هم به وی تسلیم شود؛ ولی نزدیکان محمود، او را از این سازش برحذر داشتند و بدو هشدار دادند که شاه هنوز چندان در فشار و زحمت نیافتاده است که با این پیشنهاد موافقت کند.

عاقبت، محمود و سردارانش، پس از رایزنی بسیار، به این نتیجه رسیدند که «... چاره‌ای نیست جز اینکه شهر را از چهار سو در حصار بگیرند و همهٔ راهها را بر آن ببندند تا هیچ آذوقه بدان نرسد و ایرانیان دچار قحط و غلا شوند تا شاید بدین‌سان وادار به تسلیم گردند و اگر از این راه نتوانند شهر را به تصرف درآورند، به هیچ صورت دیگر، گرفتن آن ممکن نخواهد بود» (۳۴)

پس از آن، محمود فرمان داد تا همهٔ راهها و منافذ ورود به شهر را مسدود سازند به طوری که هیچ‌کس و هیچ کالایی امکان داخل شدن به شهر را نیابد.

از آنجا که شمار سپاهیان محمود به اندازه‌ای نبود که بتوانند خط ممتدی پیرامون

محیط نسبتاً وسیع اصفهان تشکیل دهند، از این رو، مواضع مستحکمی را به‌فواصل ایجاد کرده، پاسداری مستمر از آنها و نقاط مابین را به‌عهدهٔ دسته‌های سوار محول کرده بودند. در اوایل کار، گریز از چنگ این پاسداران، در بعضی موارد میسر بود اما در اواخر آوریل، ورود به اصفهان و یا خروج از آن مخاطره‌آمیز شد و به‌ویژه، عبور قافله‌های حامل آذوقه، در عداد محالات درآمد.

بدین ترتیب، راه ورود ارزاق به شهر اصفهان که در آن زمان دارای جمعیتی کثیر (در حدود ۶۵۰/۰۰۰ نفر)* بود، مسدود گردید و چون در داخل شهر نیز، ذخایر غذایی زیادی وجود نداشت، در اندک زمانی، آثار کمبود خواروبار و گرانی آن ظاهر گردید. در پایان ماه آوریل قیمت نان به‌نحوی قابل ملاحظه ترقی کرد و قحطی رفته رفته چهرهٔ کریه خود را به مردم نشان داد.

در این میان، عاملی هم مزید بر علت گردید: در ایام نوروز (مقارن با ماه مارس) افغانها برخی از روستاهای مجاور شهر را غارت کردند. در نتیجه، عدهٔ کثیری از ساکنان این دهات به شهر هجوم آوردند و امر تأمین خواربار را دشوارتر ساختند.

شدت گرفتن قحطی

با گذشت زمان، هیولای گرسنگی و قحطی، بیش از پیش، بر اصفهان سایه افکند، قیمت نان و سایر مواد خوراکی، بر اثر کمیابی روزافزون، به‌سرعت افزایش یافت و مرگ ناشی از گرسنگی، با ابعادی وسیع، گریبانگیر مردم بی‌بضاعت شهر شد. اغنیا نیز، از آسیب قحطی در امان نماندند زیرا اولاً صرفاً داشتن مُکنت، برای دستیابی به مواد

*. این رقم مطابق است با برآورد لارنس لاکهارت در کتاب «انقراض سلسلهٔ صفویه» (رجوع کنید به بخش یادداشتها و مأخذ). ناگفته نماند که در کتاب نصف جهان (پیشین، ص ۱۸۰)، در مورد تعداد جمعیت اصفهان در عصر شاه سلطان حسین چنین آمده است:

«... سر جان ملکم نوشته است که در آن وقت، قریب شش صد هزار خانوار! در اصفهان جمع بود و از این حساب اگر راست

باشد می‌نماید که آنچه گفته‌اند که عدد نفوس در آن زمان به یک ملیان (= میلیون) و دو یست هزار رسیده باید زیاده باشد...»

غذایی کافی نبود و ثانیاً ذخایر خواروباری که غالباً در خانه‌های افراد متمکن نگهداری می‌شد، اینک در شرف اتمام بود.

در یکی از روزهای ماه ژوئن شدت گرسنگی چند صد نفر از مردم قحطی زده را بر آن داشت تا دست از جان بشویند و برای تهیه آذوقه از خط محاصره افغانها بگذرند ولی تقریباً تمامی این عده یا به قتل رسیدند و یا به اسارت درآمدند.

در طول ماه رمضان، طرفین - ظاهراً به احترام ماه صیام - عملیات نظامی را متوقف کردند. با وجود این، محمود افرادی را مأمور کرد تا به مزارع اطراف شهر رفته، محصول آماده درو دهقانان را آتش زنند تا بدین ترتیب، امید محاصره‌شدگان به دستیابی به غلات مزبور به یأس مبدل گردد. «در ۳۰ ژوئن، پرده ضخیمی از دود که لهیب آن به جانب مغرب می‌کشید، شهر را مستور داشته بود.»^(۳۵) به‌گونه‌ای که لارنس لاکهارت می‌نویسد در اواخر اوت، حتی توانگران نیز دیگر قادر به خرید گوشت گوسفند نبودند. در معدود دکانهایی که هنوز باز مانده بود، فقط گوشت اسب و خر، آن هم به قیمتی گزاف، فروخته می‌شد. مردم سگ و گربه را وحشیانه تعقیب می‌کردند و اگر آنها را به چنگ می‌آوردند با حرص و ولع تمام به خوردن آنها می‌پرداختند و حتی از خوردن موش هم ابایی نداشتند. به گفته محمد خلیل، صاحب مجمع‌التواریخ «مردمی که جامه ابریشمین بر تن داشتند، مثل کرم ابریشم، به خوردن برگ درختان پرداختند.»^(۳۶)

بالتبع، وضع فقرا بمراتب وخیم‌تر و دلخراش‌تر بود. اینان، از فرط اضطرار و استیصال، کفشهای کهنه، چرمهای گندیده، پوست درختان و حتی مدفوع چهارپایان را جمع‌آوری می‌کردند و می‌خوردند و در نتیجه، بسیاری از آنها، به‌علت آثار توأم نارسایی غذایی و استفاده از مواد نامناسب و آلوده، بیمار و تلف شدند. الکساندر راهب، که در آن ایام در اصفهان می‌زیسته، وخامت اوضاع را در پایان آن ماه چنین توصیف کرده است:

«شمشیر گرسنگی آن چنان آخته است که نه فقط چون کسی جان می‌دهد، همان دم

دو یا سه نفر گوشت گرم جسد را بریده آن را با زدن ادویه با لذتی تمام می‌بلعند، بلکه اطفال خردسال را به قصد اطفای آتش گرسنگی ربوده به قتل می‌رسانند» (۳۷)

علاوه بر این، اغلب، گوشت انسانها، منتها با نامی دیگر، در دکانهای قصابی به فروش می‌رسید. شدت کمیابی مواد غذایی به حدی رسیده بود که حتی شاه هم، ناگزیر از خوردن گوشت شتر و اسب شد. توانگران و اشراف نیز، از تأمین مایحتاج خود عاجز بودند زیرا مواد غذایی، صرف‌نظر از قیمت‌شان، بکلی نایاب بودند. بدین ترتیب، پول ارزش و علت وجودی خود را از دست داد. وقتی یکی از اغنیا فوت می‌کرد، کسی حاضر به دفن او نبود.

در اواخر محاصره اصفهان، محمد حسن، نویسنده کتاب زبدة التواریخ، مشغول بازرسی از خانه‌ها برای کشف مواد غذایی احتکار شده بود. ناگهان، در سرداب منزل یکی از بازرگانان معروف، چهارده کیسه یافت که هر کدام صد من تبریز وزن داشت. نامبرده و همراهانش به تصور اینکه کیسه‌های مزبور مملو از گندم و خواروبار است، با شوق و شغف تمام، یکی از آنها را شکافتند ولی با منتهای تأسف و تحیر مشاهده کردند که کیسه‌ها آکنده از سکه‌های زر عباسی جدید است. از این رو، با خشم، کیسه‌ها را برجای گذاشتند و از آنجا خارج شدند و عجیب‌تر اینکه متوجه گردیدند «که صاحب خانه با وجود آن قدر زر، از گرسنگی مرده و کسی نبوده [است] که او را دفن نماید.» (۳۸)

هر قدر دوران محاصره طولانی‌تر می‌شد، وضع مردم دلخراش‌تر و دهشتناک‌تر می‌گردید: معابر از انبوه اجساد متلاشی شده که کسی حاضر یا قادر به تدفین آنها نبود، آکنده شده بود. به‌گفته کروسینسکی، چنانچه اصفهان هوایی این چنین سالم نداشت، شاید تلفات ناشی از امراض عفونی بمراتب از آنچه که روی می‌داد، بیشتر می‌شد.

در اواخر سپتامبر (یا اوایل اکتبر)، به پایتخت صفوی خیر رسید که ملک محمود سیستانی به قصد نجات سلطنت صفویه به صوب اصفهان عزیمت کرده است. با شنیدن این خبر، بارقه‌امیدی در دل قحطی‌زدگان محنت دیده، دمیده شد، ولی محمود، با

احساس خطر، سرعت در صدد چاره‌جویی برآمد و یکی از سرداران سیستانی خود را مأمور کرد تا به هر ترتیب و تدبیری که شده است رضایت خاطر ملک محمود را جلب کند و او را از حمایت شاه سلطان حسین باز دارد، سرانجام، ملک محمود، با گرفتن هدایایی گرانبها، از تصمیم قبلی خود منصرف شد و راه بازگشت را در پیش گرفت.

مردم اصفهان که اینک واپسین امید نجات را از دست داده بودند، بیش از پیش، در دریای یأس و حرمان غوطه‌ور گشتند، میزان تلفات به‌نحوی وحشتناک، افزایش یافت. تعداد اجساد که به رودخانه زاینده‌رود افکنده می‌شد به‌قدری زیاد بود که آب آن تا چندین ماه به‌شدت آلوده بود. شگفت‌آور است که بسیاری از مردم، مرگ آنی به‌دست افغانها را به مرگ دردناکتر ناشی از رنج طولانی گرسنگی یا بیماری ترجیح می‌دادند.

توصیف گیلاننترز از آخرین روزهای محاصره اصفهان

پطرس گیلاننترز، در بخشی از گزارشهای خود که مربوط به حمله محمود افغان به اصفهان است، نکات دهشت‌انگیز و تکان دهنده‌ای را از آخرین مراحل محاصره و قحطی اصفهان ارایه کرده است.

«در ژوئیه ۱۷۲۳، کار قحط و غلا از بد به بدتر گرایید: گندم هر منی (معادل ۶ کیلو) ۸ تومان بها یافت، برنج هر منی ۱۰ تومان بها یافت، روغن هر منی ۱۲ تومان بها یافت؛ تخم‌مرغ هر دانه ۲۰۰ دینار.

دیگر در شهر گوسفند، گاو، اسب و شتر باقی نماند که به مصرف خوراک رسد؛ از این رو، آنان (مردم شهر) به خوردن گوشت خر ناگزیر شدند که هر من آن دو تومان قیمت داشت. سایر خوردنی‌ها نیز، همچنین سخت کمیاب و بغایت گران بود. در نتیجه، از شدت گرسنگی، مردم شهر به خوردن گوشت سگان، گرگان و پوست و فضولات جانوران و کفشهای کهنه و [هر نوع] حیوانی که می‌توانستند بگیرند، ناچار شدند. گرسنگی چندان بود که جوانی پستان‌های خواهر مرده خویش را برید و بسیاری از مردم فرزندان خود را جوشانیدند و یا کباب کردند و خوردند. چنین بود. [فاجعه] قحطی

و گرانی در شهر اصفهان، ولی خداوند به ارمنیان رحمت و عنایت فرموده بود، چه، در جلفا [در مجاورت اصفهان] خوراکی‌ها چندان فراوان بود که نان هر من ۱۰۰ دینار و یک گوسفند به (= بین) ۱۵۰ تا ۲۰۰ دینار ارزش داشت و سایر خوراکی‌ها به همین نسبت ارزان و فراوان بود» (۳۹)

تسلیم شاه سلطان حسین

در اوایل اکتبر، اصفهان تقریباً واپسین دمها را برمی‌آورد. در نتیجه، شاه با توجه به اوضاع وحشتناک و تحمل‌ناپذیر شهر و بویژه به سبب اعتراض و شورشهای عمومی مردم، تنها راه چاره را در تسلیم یافت. بنا به روایت مؤلف رستم‌التواریخ، مردم محنت‌دیده اصفهان که دیگر رمقی بر ایشان باقی نمانده بود «با های و هوی و گریه و زاری... بالاجماع والاجتماع، هجوم عامه و به حد کثرت، ازدحام نمودند به دور دولتخانه مبارکه پادشاهی و قصر اعلی «علی قاپی» (= عالی‌قاپو) را سنگباران نمودند و غوغا و های و هوی بسیار نمودند...» (۴۰)

گیلانتنز، آخرین صحنه این تراژدی هولناک - ماجرای تسلیم شدن شاه سلطان حسین به محمود افغان - را بدین گونه شرح می‌دهد:

در روز ۱۲ اکتبر، برای شاه فقط سه شتر باقی مانده بود. وی آنها را قربانی کرد و گوشت آنها را در میان مردم تقسیم نمود و با چشم اشکبار، نماز و دعای خویش را به جای آورد. ظهر همان روز، شاه با بزرگان [دربارش] سوار بر اسب شد، تا به پای کوه صفا پیش راند و در آنجا عنان بازکشید... از آنجا کسی را به نزد محمود افغان فرستادند تا وی را آگاه سازد که شاه برای دیدار او آمده است ولی می‌خواهد خویش را در پناه حمایت و حراست او قرار دهد. افغانان [ظاهراً به نیت تحقیر شاه] پاسخ دادند که محمود به خواب است... آنان شاه را بر پشت اسب، نیم ساعت... در آفتاب نگاه داشتند و سپس به نزد محمودش بردند.

در آنجا، شاه با دست خود، جقه سلطنت را بر سرپوش محمود نصب کرد و خطاب

به او گفت: «فرزند! به موجب گناهان من، خداوند مرا بیش از این، لایق سلطنت نمی‌داند. اینک حق تعالی سلطنت مرا به تو می‌دهد... سلطنت تو طولانی باد!...» (۴۱)

بدین سان محاصرهٔ مرگبار اصفهان پایان پذیرفت. چنانچه تاریخ شروع آن را اواخر آوریل ۱۷۲۲ (۱۱۳۵ هـ.ق)، که شهر به محاصرهٔ کامل درآمد، در نظر بگیریم، محاصره جمعاً شش ماه به طول انجامید ولی مؤلف رستم‌التواریخ طول مدت حصر اصفهان را نه ماه می‌داند که احتمالاً به دلیل در نظر گرفتن ایامی است که هنوز شهر کاملاً به محاصره در نیامده بود.

در مورد تلفات انسانی دوران جنگ و محاصره نمی‌توان آمار دقیقی به دست داد. تصور نمی‌رود بیش از ۲۰ هزار نفر بر اثر جنگ جان سپرده باشند.

یادداشتها و منابع:

۱. گنجی، دکتر محمد حسن - ۳۶ مقالهٔ جغرافیایی، تهران، مؤسسهٔ جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب، ۱۳۵۳، صفحات ۱۶۹، ۲۶۳.
۲. این میانگین، بر مبنای آمارهای مندرج در شاننامهٔ آماری کل کشور (مربوط به سالهای ۱۳۵۰ و ۱۳۷۲) از انتشارات مرکز آمار ایران محاسبه شده است.
- آمارهای دیگری که در دست است نیز، کم و بیش، ارقام مشابهی را به دست می‌دهد از جمله در کتاب جغرافیای اصفهان (تألیف دکتر سیروس شفق، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۳) میانگین ۲۵ سالهٔ بارندگی در اصفهان (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱م) ۱۰۹/۷ میلیمتر ذکر شده است.
۳. صرف نظر از اصفهان، میانگین سایر شهرها، ۳۰ ساله (۱۳۴۰ - ۱۳۶۹) و مأخوذ از شاننامهٔ آماری کل کشور، ۱۳۷۴ و آمار مربوط به انزلی ۲۳ ساله (۱۳۴۰ - ۱۳۶۲) و مستخرج از شاننامهٔ آماری کل کشور ۱۳۶۳ است.
۴. بنا به نوشتهٔ مؤلف جغرافیای اصفهان (پیشین، صفحه ۲۰) میزان تبخیر در بخش خشک فلات مرکزی ایران - که شهر اصفهان هم در حوزهٔ آن واقع است - پانزده برابر میزان بارندگی آن است.
۵. به‌عنوان مثال، میزان سالانهٔ بارندگی در شهر اصفهان طی ۲۵ سال بین حداقل ۳۹/۷ میلیمتر در سال ۱۹۶۰ (۱۳۷۹ قمری) تا حداکثر ۳۲۵ میلیمتر در سال ۱۹۵۴ (۱۲۷۳ قمری) نوسان داشته است. (مأخذ اخیرالذکر، صفحه ۲۲)
۶. ۳۲ مقاله جغرافیایی (پیشین)، مقاله: منابع آب و باران در ایران، صفحه ۲۶۳.
۷. سین گندم که مهمترین جنس آن در ایران با نام علمی *Eurygaster Integriceps* شهرت دارد، حشره‌ایست به طول تقریبی ۱۲ میلیمتر. این حشره از آفات مشهور و خطرناک کشت گندم در ایران محسوب می‌گردد. در بهار، سن‌های بالغ از پناهگاههای زمستانی خود به پرواز درمی‌آیند و به مزارع هجوم می‌برند و شروع به تغذیه از شیره ساقهٔ گندم می‌کنند. حشرهٔ ماده، پس از جفت‌گیری، تخم‌هایی به اندازهٔ ارزن در زیر برگها می‌گذارد. چند روز بعد، نوزادان سن که پوره سن نامیده می‌شوند، از تخم بیرون می‌آیند و شیرهٔ دانه‌های گندم را که هنوز سفت نشده‌اند می‌مکنند. برای مبارزه با این آفت یا از سمپاشی با دیت و ترکیبات مشابه و یا از طریق مقابلهٔ بیولوژیک، به‌وسیلهٔ نوع خاصی زنبور استفاده می‌گردد. (نقل با تلخیص از دایرةالمعارف مصاحب ذیل = سن گندم)
۸. مهدوی، شادروان سید مصحح‌الدین، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، (در ۳ مجلد) قم، نشر الهدایه، ۱۳۶۷ جلد دوم، صفحه ۱۳۶.
۹. گیلانننز، پطرس دی سرکیس، سقوط اصفهان، گزارشهای گیلانننز دربارهٔ حملهٔ افغانان و سقوط اصفهان، مترجم: محمد مهریار، چاپ دوم، امور فرهنگی شهرداری اصفهان، ۱۳۷۱.
۱۰. آصف، محمد هاشم (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ به‌تصحیح شادروان محمد مشیری، تهران، ۱۳۴۸، صفحه ۲۵۸.
۱۱. فوشته‌ای نظنزی، محمود بن هدایت‌الله، نفاوة الآثار فی ذکر الاخبار، با تصحیح دکتر احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۰، صفحه ۱۰۳.
۱۲. اوکازاکی، پروفیسور شوکو، قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران (مقاله)، ترجمهٔ هاشم رجب‌زاده، مجلهٔ آینده، فروردین - خرداد ۱۳۶۵، صفحه ۴۰.
۱۳. وزیر کرمانی، احمد علیخان، تاریخ کرمان، تهران، ۱۳۴۰، صفحات ۶۲۸ و ۶۳۷ (به نقل از مأخذ اخیرالذکر).
۱۴. باستانی پاریزی، دکتر محمد ابراهیم، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، بنگاه مطبوعاتی صغیعلی‌شاه، ۱۳۴۸، صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۹ (به‌نقل از سفرنامهٔ سانسون، صفحه ۱۹۱).
- ۱۵ و ۱۶. قحطی بزرگ سال ۱۲۸۸ در ایران، پیشین، صفحه ۴۰.
۱۷. تاریخ ابن اثیر (عربی)، ذیل حوادث سال ۶۸ هجری.

۱۸. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد دوم، صفحه ۱۳۶ (به نقل از کتاب آگهی شهن از کار جهان از تألیفات مرحوم محمد حسن خان جابری انصاری).
۱۹. تاریخ الفی کتابی است مشتمل بر رویدادهای دوران هزارساله بعد از وفات حضرت محمد (ص) که اصل آن در سال ۹۹۳ هـ ق توسط عده‌ای از فضلاء دربار اکبر شاه تألیف شده است (برای تفصیل بیشتر نگاه کنید به دایرةالمعارف مصاحب).
۲۰. به نقل از تاریخ اجتماعی ایران، تألیف مرتضی راوندی، جلد پنجم، چاپ اول، ۱۳۶۴، ناشر مؤلف، صفحه ۴۲۲.
۲۱. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد دوم، صفحه ۱۳۷.
۲۲. از تذکر دوست دانشمند آقای دکتر سید محمد دامادی در مورد این قصیده و از رهنمودهای بسیار سودمند ایشان بسیار سپاسگزارم.
۲۳. عنوان قصیده عبارت است از «در مدح شهاب‌الدین خالص و شکایت از قحطی اصفهان». (نگاه کنید به دیوان جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، با تصحیح روانشاد وحید دستگردی، ۱۳۲۰، صفحه ۱۹۳).
۲۴. تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان، پیشین، جلد ۱ صفحه ۱۳۷.
۲۵. اصفهانک نام روستایی است واقع در جنوب اصفهان. بنا به نوشته حمدالله مستوفی در ذکر مسافت طرُق «از اصفهان تا دیه اصفهانک سه فرسنگ راه است» (لغت‌نامه دهخدا).
۲۶. هر ۱۵ «اکو» معادل یک تومان و برابر یا پنجاه عباسی است. (مأخذ: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، پیشین، صفحه ۱۷۵)
۲۷. مأخذ اخیرالذکر، صفحات ۲۵۶ تا ۲۵۸.
۲۸. جودکروسینسکی *Jude Krusinsky* یک کشیش ژزوئیت لهستانی است که بیست سال از عمر خود را در اصفهان گذرانده است و در تمام وقایعی که منجر به انقراض سلسله صفوی و تسلط محمود افغان گردیده - بویژه در محاصره اصفهان - شخصاً حاضر بوده و به واسطه موقعیت خاصی که داشته، توانسته است با واقع‌بینی شایان تحسینی، رویدادهای آن دوره را ثبت و ضبط کند. یادداشت‌های نامبرده، ضمن کتابی تحت عنوان تاریخ انقلاب ایران که از کتاب‌های معتبر و مستند در زمینه تاریخ صفویه و افغانه محسوب می‌شود، درج و منتشر شده است. (نگاه کنید به ۳۶ مقاله جغرافیایی، پیشین، صفحات ۲۵ تا ۳۳).
۲۹. لکههارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۳، بدون ناشر، صفحه ۵۶.
۳۰. همان مأخذ، صفحه ۱۲۴.
۳۱. «بدره» عبارت است از خریطه (= کیسه) ای از جنس پارچه، گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آن را بر از پول کنند، همیان (فونگ مین).
۳۲. انقراض سلسله صفویه... (پیشین)، صفحه ۱۶۶.
۳۳. سقوط اصفهان، پیشین، صفحه ۶۴.
۳۴. همان مأخذ صفحه ۶۵.
۳۵. انقراض سلسله صفویه، پیشین، صفحه ۱۸۷.
۳۶. همان مأخذ صفحه ۳۰.
۳۷. همان مأخذ صفحه ۱۹۲.
۳۸. همان مأخذ صفحه ۱۹۲.
۳۹. سقوط اصفهان، پیشین، صفحه ۶۷.
۴۰. رستم التواریخ، پیشین، صفحه ۱۵۹.
۴۱. سقوط اصفهان، پیشین، صفحه ۷۱.